

ذکر نخجیر مازندران و قصد استراباد و تنبیه کوکلان و یموت و مراجعت به طهران^۱

بعد از عید سعید نوروز فیروز یکهزار و دویست و هفده (۱۲۱۷ هـ / ۱۸۰۲ م) حاکم استراباد از ترکمانیه یموت صابن‌خانی ساکن گرگان شکایتی راند، موکب فیروزی کوکب دگریاره عزیمت استراباد خراسان فرمود، در هفتم شهر صفر از طهران نهضت و از راه ساری و قراتیه با شیران و گرگان سپاه به گرگان و استراباد راه بر گرفت، در قرا شیخ نزول اجلال اتفاق افتاد، نهب و غارتی در گروه ترکمانیه کوکلان و یموت روی داد که هرگز ندیده بودند و دلبران رزم‌جوی دیدند که ابداً نشنیده بودند، از خون ایشان صحرا رنگین شد و از غارت کالایشان بارها و بنه‌ها سنگین؛ و دختران و پسران قرین خلوت و جلوت بودند و جمعی را به گروگان به طهران بردند و سپردند و در چشمه علی دامغان زکالپوش طیور و وحوش باقی نماند.

و مدت این نخجیر به بیست (۲۰) روز امتداد یافت و خبر حرکت شهریار شهریاران و ملک الملوک به خراسان ولوله در افکند و در باطن نادر سلطان نار بیم برافروخت و مانند شمع تمام خانه همی روشن کرد و دست در تصرف سیم و زر ضریح حضرت امام ثامن دراز نمود. همانا او نیز به سنت سنیه و هابیه عمل خواست، قنادیل و ظروف و اوانی آن حضرت را به جمیع لشکر و خرج حشر همی داد و از مکافات نمی‌اندیشید.

۱. اعتماد السلطنه، این وقایع را ذیل سال ۱۲۱۸ هـ. ق نگاشته است.

وفات والده فتحعلی شاه

چون فصل دی بود و والده مریم سیرت آسیه سیرت وارث ملک جم و کی در ری مرضی صعب داشت وفات یافت، پادشاه حقوق آگاه شریعت همراه به طهران آمده نعش والده ماجده را به نجف اشرف فرستاده منتظر اخبار فتوح اطوار مشهد مقدس و ارض اقدس همی بود^۱.

ذکر تسخیر مشهد مقدس و گرفتاری نادر سلطان بن شاهرخ و ایالت نواب شاهزاده محمد ولی میرزا در خراسان

چون بعد از [۱۶۳] معاودت سپاه ظفر پناه حضرت پادشاهی ظلّ اللهی فتحعلی شاه قاجار از ارض اقدس به عراق حسین خان سردار قاجار قزوینی و حاکم نیشابور به تسخیر مشهد مأمور و در آنجا موقوف بود استدعا نمود که نواب شاهزاده والای نواب محمد ولی میرزا از سمنان به ارض اقدس نهضت گزیند، لهذا به فرمان شاهنشاهی شاهزاده محمد ولی میرزا با سپاهی بی کران به نیشابور شتافته به حفظ و حراست آن صفحات در شهر مذکور متوقف و ممد و معاون حسن خان سردار و ارسال لشکر نامدار همی بود، از مکانت شاهزاده در نیشابور سردار را نیرو و قدرت افزود و به اطمینان خاطر به محاصره شهر مشهد مشغول شد و کار قلعه گیان به اضطرار و اضطرار کشید و ایام محاصره امتداد یافت.

در شهر رمضان نواب شاهزاده و سردار و سپاه جزّار از اطراف شهر و سنگرهای خویش پای جلادت فرا پیش گذاشتند و همهمه و غلغله سپاهیان ولوله در نهاد شهریان در افکند، نادر سلطان متوحش شده در حفظ بروج و ابواب شهر کوشید، و

۱. اعتماد السلطنه ذیل وقایع سال ۱۲۱۸ هـ گوید: و هم در این سال در عشر آخر شعبان والده معظمه حضرت خاقان کشورستان را غرفات جنان گرفت و در نجف اشرف مدفون گردید (تاریخ منتظم ناصری، ج ۳/۱۴۶۷).

چون اخراجات قلعه داران بسیار و خزینه وی از زر نقد تهی گردیده بود و از غایت لثامت و کمال شامت زر را بر جان رجحان می نهاد دست به غارت خزانة سرکار فیض آثار گشاده از قنادیل زرین و سیمین هر چه بود مسکوک و به سپاهیان داد و تیشه بیداد در پای ضریح حضرت امام و الامقام زده کوره و دم آماده کرده زر و سیم ناب را گداخته و آب همی کرد و نمی دانست که تیشه بر ریشه عمر و دولت خود همی زند و به متین خلاف بیخ خود همی کند.

مع القصة سپاه نصرت پناه مانند شاهبازان تیز پرواز از همه روی به فراز بروج عروج کردند و به تسخیر شهر اصرار نموده حارسین نیز از مدافعه و منازعه دست کشیدند، کار را به دست حاضرین وا گذاشتند، خدمه روضه مطهره و علما و سادات محترمه حفظ خود را در حریم جنت تحریم اجتماع کردند. نادر سلطان کار خود را خراب و کشتی استقلال خویش را غریق گرداب دید، چنان دانست که به اشارت جناب میرزا محمد مهدی محافظان شهر و باره خود را به کناره گرفته اند، با جماعتی از تابعین شقاوت آئین خویش به سراغ سید سند مذکور شتافت و به ضرب تبریزین در را که بسته بودند شکسته داخل روضه منوره امام همام شد.

و چون اول صبح و گاه نماز بود سید را در حرم مشغول اوراد و تعقیبات صلوة [= صلوات / صلوات] دید از غایت خلافت و شقاوت و مپاینت و عداوت زخمی چند منکر و کاری بر آن مقرب حضرت باری زده سراسیمه بیرون آمده بر اسبی سوار و در آن هنگامه قیامت علامت از ممری غیر معروف فرار کرده از حصار بدر رفت و ندانست که از دام بلارهایی نخواهد یافت و سوء عملش او را به جزا و سزا خواهد رسانید.

حسن خان سردار شهر را مسخر و نواب شاهزاده والا مقدار محمد ولی میرزا از دروازه به تعجیل وارد شهر مشهد مقدس گردید، و نادر سلطان بی سامان را در چهار فرسنگی شهر گرفته از عزیمت چناران ممنوع و او را مقید و مغلول نمودند. چون گیرندگان وی از اهل قرا و روستا بودند او را بر خری سوار کرده به مشهد در آوردند. مقارن این حال جناب میرزا محمد مهدی به جوار رحمت ایزدی پیوست و در بهترین مقامی سعادت شهادت یافت و از این جنت به جنت دیگر شتافت رحمت الله. نواب شاهزاده و امرای آزاده سه روز به فاتحه خوانی و تعزیت سید فاضل کامل

شهید سعید اشتغال داشتند به تسلیت بازماندگان وی اهتمام کردند. نادر سلطان در حین ورود به هر سو می‌نگریست و بر حال خود می‌گریست و شرح حال به خاقان بی‌همال معروض داشتند و حسب الامر نادر میرزا را به حضور پادشاه قادر فرستادند و شاهزاده محمد ولی میرزا به حکومت پرداخت.

در بیان خواتیم کار نادر سلطان افشار و اولاد و احفاد شاهرخ و انقراض دولت نادر شاه و سایر واقعات

در اواخر شهر ذیقعد که موکب فیروزی کوکب شهریاری از قشلاق مازندران و نخجیر آن متنزهات جنت اقتران به دارالملک طهران رجوع فرمود، نادر سلطان و سایر اقارب و عشایر آن طایفه برگشته روز را به حضور اقدس حضرت خاقان کامکار آوردند، محبوساً و مغلولاً در حضور پادشاه غیور بایستادند و حکم سیاست را از مصدر ریاست و حکمرانی آماده گردیدند.

شهریار دادگر به نفس نفیس و زبان مبارک با نادر سلطان خطاب و او را در امورات گذشته مورد عتاب فرمود و از قتل سیدحسینی هفتاد (۷۰) ساله عالم فاضل مجتهد کامل نجیب ادیب به مؤاخذتی شدید وعید رفت، آن سرگشته از آن کار انکار و به دروغ ایمان بر لب آورد، پادشاه شریعت شعار معدلت دثار فرمود که: زبان او را که به سوگند دروغ می‌پردازد قطع نمودند، و از آن پس به اخراج عین و قطع یدین اشارت رفت و به تیغ بی‌دریغ دژخیم جلاد قساوت نهاد پیکرش به خون غرقه و اقارب و عشایرش بسیاری مقتول و بسی مکحول و در مازندران و سایر بلاد ایران متفرق و مخدول شدند. ارباب بینش دیدند که مکافات چگونه به شهود آمد چه نادر، فتحعلی خان قاجار را بکشت و در این ایام فتحعلی شاه سَمی نادر، نادر سلطان را به قصاص در آورد وَ ذلک تذکرة لأولی الألباب وَ تبصرة لأولی الأنصار.

نظم

نیرزد بدین رنج و آسیب او

جهان با همه زینت و زیب او

وقایع سال ۱۲۱۸ هـ / ۱۸۰۳ م و آغاز جنگ روس و ایران

و بعد از جشن عید سعید نوروز سلطانی و تحویل حمل و خطبه به نام حضرت خاقانی که آغاز سال یکهزار و دویست و هجده هجری (۱۲۱۸ هـ / ۱۸۰۳ م) نبوی بود از جانب جواد خان زبادلوی گنجوی قاجار حاکم ولایت گنجه مسرعی [۱۶۴] سریع السیر رسید و اخبار وصول سپاه روسیه را به تفلیس و بلاد بردع و عزم دست‌اندازی به امصار آذربایجان معروض رای مُلک آرای دارای ایران نمود و استدعای امداد و اعانت نمود. فوراً فرامین قضا آئین به افتخار حکام و امرای آذربایجان صادر شد و سعید خان دامغانی غلام پیشخدمت روانه گنجه گردید که از وقایع آن صفحات همه روزه امنای دولت ابد مدت را مخبر و آگاه کرده باشد. و رای گیتی آرای پادشاهی به نظم ثغور و سنور و سرحدات ایران رعایت حزم فرموده.

[حکومت ابراهیم ظهیرالدوله در کرمان]

چون حسن خان پسر تقی خان یزدی حاکم کرمان بود در آن حکومت استقلالی نداشت و افاغنه سیستانی به واسطه قرب جوار از بم و نرماشیر تصرف و تطاولی در بلوکات کرمان همی کردند لهذا حسینی خان عبدالذینلوی قاجار به احضار حسن خان مأمور و نواب امیرزاده ابراهیم خان بن مهدیقلی خان بنی عم و داماد خاقان کامکار به ایالت کرمان و مضافات آن ساحات مفتخر و مأمور گردید. میرزا محمد شیرازی ریش سفید لشکر دفتر به وزارت او رفت.

حکومت تهران |

حکومت دارالسلطنه طهران را به نواب شاهزاده حسنعلی میرزا مفوض فرمود و جناب میرزا عیسی مشهور به میرزا بزرگ فراهانی که به وزارت نواب شاهزاده والا مقدار عباس میرزای نایب السلطنه برقرار بود به وزارت دارالخلافه و متابعت نواب حسنعلی میرزا سرافرازی یافت و شاهزاده بزرگوار نایب السلطنه عباس میرزا با میرزا محمد شفیع صدراعظم مذکور به تهیه سفر آذربایجان مقرر شد.

ذکر حرکت رایات ظفر آیات

نواب مستطاب شاهزاده امجد کامکار

نایب السلطنه عباس میرزا به جانب آذربایجان و مدافعه روسیه و

قتل جواد خان قاجار زیادلو حاکم گنجه و

سایر وقایع آن زمان

اگرچه در وقت آمدن والریان زوبوف^۱ معروف به فزل ایاغ به ایران از حال قرال دولت روسیه لختی گزارش بر وجه اجمال نگارش یافت اما تا رشته کلام در دست در آید دیگر باره تشریح و توضیح آن ترفیم و جیزه عملی نامکرر است و نگارنده را فصاحت اجمل از بلاغت اکمل اشرف.

مجملاً در یکهزار و یکصد و نود و شش (۱۱۹۶ هـ / ۱۷۸۱ م) اریکلی خان والی تفلیس از تسلط اهالی داغستان لکزیه ناچار در پناه کترین ثانی پادشاه خورشید کلاه دولت بهیه روسیه در آمد و قرار شد که دولت روسیه او را حمایت و تقویت نماید اما شهر تفلیس را به تصرف روسیه ندهد و گداویج^۲ یکبار به طریق میهمانی به تفلیس آمده مراجعت کرده و به جهت عبور عراده راه را درست می نمود و به اریکلی خان از آن دولت شصت هزار (۶۰۰۰۰) منات که پانزده هزار (۱۵۰۰۰) تومان باشد موجب مقرر شد.

هم در آن ایام که گداویج سردار روسیه به حمایت اریکلی خان والی تفلیس در

۱. Valerian Zubov چاپ سنگی؛ ویزیان روباف.

۲. Goudovich گوداویج.

اراضی قفقاز مستعد و منتظر نشسته بود تا در هنگام ضرورت به معاونت اریکلی خان گرجی به تفلیس آید، حضرت آقا محمد شاه قاجار شهید در یکهزار و دوست و نه (۱۲۰۹ هـ / ۱۷۹۴ - ۱۷۹۵ م) به نهجی که سابقاً نگاشته شده به تفلیس راند و اریکلی خان فرصت خواندن گداویج نکرده خود نیز فرار نمود، و رفت آنچه رفت. و والی تفلیس به کاخ و کارتیل گریخت و به دامان دولت پادشاه روسیه متوسل شد^۱ و شاه خورشید کلاه روسیه با گداویج متغیر گردیده شصت هزار (۶۰۰۰۰) کس با قزل ایاغ روانه نمود و او دربند را بگرفته به قشلاق موغان متوقف شد، و گداویج را به مظاهرت والریان زوبوف مشهور به قزل ایاغ مأمور ساختند. و حضرت آقا محمد شاه قاجار از سفر خراسان عزیمت آذربایجان فرموده در آن وقت نیز پادشاه روس کوس رحلت فرو نواخت و بیست و پنج (۲۵) سال سلطنت کرده بود پاول [= پُل] نام پسر او قزل ایاغ را باز خواند و گداویج متوقف شد.

و پس از پنج سال اهالی روس پاول را مقتول کردند و پسرش الکسندر باولیج را در سال هزار و دوست و شانزده هجری (۱۲۱۶ / ۱۸۰۱ م) به سلطنت گزیدند و او بیست و پنج (۲۵) ساله بود وزرای پدر را معزول کرد، به خلاف سلاطین سابقه اذن پوشیدن لباس الوان به مردم داد و چند کس از مردم دانشور مُلک خود را به سیاحت دریا فرستاد و مدارس ساخت و به مقابله و منازعه ناپلیون پادشاه بزرگ فرانسه پرداخت؛ طوایف یهود را که در غایت ذلت بودند عزیز کرد و در اندک وقتی از آن

۱. در حاشیه نسخه چاپ سنگی آمده: مصنف کتاب یا از وقایع بی خبر بوده است!! یا آنکه محض تملق و چاپلوسی به قاجار به سبب رو آوردن ارکلی حاکم شهر تفلیس و تمام گرجستان را که از دل و جان در عهد نادر شاه و کریم خان زند نوکر جاننثار دولت ایران بوده ننوشته، از بس که آقا محمدخان مکرر ولایت او را خراب و اموال او را به غارت و عیال و رعایای او را اسیر و بی عصمت نمود، تمام کشیش‌های آنجا را به آب رودخانه انداخت و کلیساها را خراب کرد، اطفال صغیر و پیرمردان آنها را تمام از دم تیغ گذرانید، قریب به هفتاد هزار آدم کُشت، قریب به سی هزار زن و دختر اسیر کرد، شهر را ویران نمود، لابد شد رو به درگاه پادشاه روس آورد، چنانکه آورد. بدین نوع‌ها کم کم روس بر ایران تسلط یافت و در عهد فتحعلی شاه ولایات: گرجستان و آرامنه و شیروان و ایروان و بادکوبه با هفت کرور تومان نقد از ایران خارج شد. در عهد ناصرالدین شاه مرحوم تمام متصرفی ایران از قبیل خیمه و ترکستان و هرات و مرو و سرخس و غیرهم از میان رفت، در عهد مظفرالدین شاه که به کلی در تحت تصرف روس افتاد، اگرچه به حسب ظاهر اسم بلجیک!! در میان است. نصرت.

امت سی هزار (۳۰۰۰۰) کس به ملت عیسوی اندر آورد.

و در این بین اریکلی خان والی تفلیس از گیتی درگذشت و گرگین خان ولد او را گداویج بر مسند ولایت گرجستان بر نشانند، فی مابین اولاد اریکلی خان مخالفت و نزاع روی داد، الکسندر میرزا ولد دیگرش روی به درگاه پادشاه والا جاه ایران نهاد، الکسندر باولیج پادشاه ذیجاه دولت بهیه روسیه به فکر مداخله در خاک ایران در افتاده، لاجرم یکی از وزرای دولت خود را که نامش سیسیانوف و اصلش گرجی بود در ایران به واسطه ظرافت، اتراک بی باک او را ایشپخدر^۱ همی خواندند با سپاهی بی کران از پیاده و سواره جرار و توپخانه آتشبار و سوار نظام قزاق مأمور کرده، گداویج را به حضور خواند.

و گرگین خان سخیف الرأی خفیف العقل او را به گرجستان راه داد و در آن قرب زمان گرگین از گیتی بگذشت و ایشپخدر بر گرجستان مستولی گشت و ده فال زن گرگین خان را با جمیع صغیر و کبیر اولاد گرگین خان، ایشپخدر به خواست و فرستادن به پتربورغ اراده کرد. و ده فال مردانه خصال از غیرتی که داشت یکی از ینارالان روسیه را به دشنه ای که در زیر جامه داشت به قتل آورده همانا نام آن [۱۱۶۵] ینارال لازار بود. و ظهور این معنی بر زوال دولت ولات گرجیه برهانی شد، لهذا طهمورث میرزای پسر گرگین خان والی گرجستان فرار کرده به درگاه شهریار اسلام پناه حقایق آگاه فتحعلی شاه قاجار التجاگزید.

چون ایشپخدر سردار روسیه مردی متهور بی باک و سرداری جسور سفاک بود به سنور و ثغور اراضی ایران اندر آمده به محال جار و تله لکزیه راند، خون بی گناهان را چون سیلاب همی ریخت تا در شهر رمضان المبارک یک هزار و دصد و هیجده (۱۲۱۸ هـ / دسامبر ۱۸۰۳ م) هجری نبوی (ص) بر سر گنجه تاختن آورده، امیر نامدار و الاتبار جواد خان زیاد اغلی زیادلوی قاجار که از عهد سلاطین صفویه موسویه در آن بلاد حکومت و کفالت داشت، شرح حال به حضرت خاقان بی همال فتحعلی شاه قاجار بر نگاشت، بنابراین به حکم حضرت خاقان کامکار نواب

۱. Sissianov سیسیانوف، شهرت فارسی پاول دمیترویویچ تسیسیانوف سردار روسی. سیسیانوف در میان عامه مردم ایران به عنوان: ایشپخدر یا ایشپخدر معروف بود و این لفظ ظاهراً تحریفی از کلمه ایسپکتور به معنی بازرس و مفتش است.

شاهزاده عباس میرزا نایب و ولیعهد دولت علیه عالیہ ایران به پیشکاری میرزا محمد شفیع صدراعظم مازندرانی مأمور به آذربایجان شدند.

و قبل از وصول مدد و عدد لشکر پرخاش جوی ایران، سیسیانوف مشهور به ایشپخدر به محاصره قلعه گنجه پرداخت و در میانه سپاه روسیه و اهالی گنجه محاربات سخت رفت و جواد خان قاجار زیادلوی گنجوی به قدر وسع و طاقت به محافظت خود پرداخت ولی نصیب بیک شمس الدینلو که از ملازمان جواد خان بود بی حقوقی نموده با جماعتی از ارامنه گنجه از جواد خان گسسته به سردار روسیه پیوسته تا در غره شوال سال مذکور شهر گنجه مسخر و تا سه ساعت قتل عام در آن شهر شیوع تمام داشت. جواد خان با یک فرزند خود به شهادت رسید و گنجه به دست سردار روسیه در افتاد.

سیسیانوف ایشپخدر حصار گنجه را از مسلمانان پرداخته خود و متعلقین خود و طایفه ارامنه در آن شهر توقف نمودند سردار رسل و رسایل به امرای قراباغ فرستاد و به وعد و وعید و بیم و امید ایشان را به خود دعوت کرد، آنان نیز تمکین کردند. و چون جعفرقلی خان دنبلی از وابستگان دولت بهیه روسیه شده بود با کلبعلی خان نخجوانی، محمد خان قاجار ایروانی را با خود رام کردند و صید آن دام نمودند.

توضیح حرکت

نواب شاهزاده والاتبار عباس میرزای نایب السلطنه و

ولیعهد دولت قاجار به جانب ملک آذربایجان و

بیان واقعه قتل حاجی خلیل خان قزوینی سفیر ایران و

عذرخواهی فرستاده دولت بهیه انگلیس و

سفارت محمدنبی خان قزوینی بدان ملک و سامان

حضرت نواب نایب السلطنه عباس میرزای قاجار در روز دوشنبه بیست و هفتم ذیحجه الحرام سال یکهزار و دو صد و هجده (۱۲۱۸ هـ / آوریل ۱۸۰۴ م) عزم یورش آذربایجان را تصمیم فرمود، الکسندر میرزا بن اریکلی خان والی تفلیس و احمدخان جوانشیر مقدم بیگلربیگی مراغه و تبریز و اوغور لوخان بن جواد خان

قاجار زیادلوی گنجوی و ابوالفتح خان ولد ابراهیم خلیل خان قرآباغی جوانشیر و عباسقلی خان حاکم نخجوان و علی قلی خان شاهیسون و نجف قلی خان گروس و محمدخان خمسه‌ای و شاهرخ خان کرمانی باتوابع و لواحق و سواران جمعی خویش استجماع مواکب و استجمام مراکب را روزی چند در تبریز بیاسودند و به نصیحت و اندرز محمد خان قاجار ایروانی مردی را گسیل داشتند و از مراتب مواظ و نصایح شرحی بدو نگاشتند.

و حضرت پادشاه جم جاه کشورگیر فتحعلی شاه قاجار پس از تعزیه داری ایام محرم الحرام در اواسط آن ماه که داخل سال یکهزار و دویست و نوزده هجری (۱۲۱۹ هـ / ۱۸۰۴ م) بود با کوبه سلطانی و موبه خاقانی از دارالسلطنه طهران به سلطانیه اوجان نهضت و رکضت آغاز فرمود و در آن چمن بیاسود.

[واقعه قتل حاجی خلیل خان

سفیر ایران در هندوستان]

و چون حاجی خلیل خان قزوینی ملک التجار ایران به سفارت هندوستان و رفاقت جنرال ملکم بهادر سفیر حکمران هندوستان رفته بود، پس از ورود به بندر بمبئی کارگزاران آن دولت قوی صولت مقدم او را محترم شمرده لوازم تکریم و تحریم به ظهور آورده او را منزلی مخصوص داده بودند و معادل دویست (۲۰۰) کس صالحات هنود با چهار (۴) تن از ارباب مناصب انگلیس تحریم و کشیک او را تعیین کرده بودند.

روزی قریب به غروب آفتاب که فی الحقیقه گاه زوال آفتاب عمر آن سفیر بود همراهان او به اصطیاد طیور و وحوش تفنگی انداختند به قتل بسیاری از آن حیوانات بی‌گناه که به ملت اهالی هند و طایفه هنود آن را زندبار خوانند و قتل آنان را گناه دانند اصرار کردند، هندیان در مقام ممانعت و مناصحت برآمدند تا کار به مشاجرت انجامید. و از همه‌ملازمان، سفیر ایران از خانه فوقانی قدم بیرون گذاشته که دفع این هنگامه کند، ملازمان وی گمان بردند که او به جهت تقویت چاکران خویش بیرون آمده ماده مخالفت غلیظ گردید و دست به اسلحه بردند و با صاحب منصب

صالادات پای مجادله پیش نهادند، او نیز گمان خطا برد که عزم محاربه دارند بنیاد مخالفت نهاد و سربازان را بر گرد خود جمع کرد تا از دو سوی کار به نزاع انتزاع یافت، و تنگ انداختن در گرفت. و در اثنا تیری بر حاجی سفیر فرود آمد و جان را به درود کرد.

حاکم آن شهر چهار نفر کپیتان را با دو صد (۲۰۰) صالادات گرفته مقید نمود و قصه بر فرمانفرمای هندوستان عرضه کرد جناب مارکوئیس لارد و لزلوی وزیر دولت بهیبه انگلیس و حکمران ممالک هندوستان از این اتفاق عجیبه برآشفست، فی الفور برنگاشته و مستر منستی نام انگلیس بالیوز بصره را [۱۶۶] با جمعی از معارف هند و انکلتره با جامه‌های سیاه که شعار ماتم و دثار سوگواری است به خدمت پادشاه ذیجاء ایران فرستاد، و در چمن سلطانیه نامه و هدایای او را معروض داشتند. و چون او معروض داشته بود که چهار (۴) نفر انگلیس صاحب منصب و دو یست (۲۰۰) کس صالادات هندی را محبوس کرده‌ام و این امر بنا دلخواه به حکم قضا صدور یافته و از این قضیه منفعلم و عذرخواه این حادثه عجیبه‌ام.

سفارت محمدنبی خان خواهرزاده حاجی خلیل خان

پادشاه جم جاه ایران دانست که این حکایت به عمد وقوع نیافته و سهواً چنین اتفاق رفته، حکم به رهائی گرفته گان فرمود و محمدنبی خان همشیره‌زاده حاجی خلیل قتیل مذکور را به جای او روانه فرمود.

و در روز ورود او به بندر بمبئی او را استقبالی بزرگ کردند و کمال حرمت به ظهور آوردند و مدت پنج ماه در نهایت عزت و جاه در آن ولایت همی زیست و ارتفاع و انتفاع منزلت و دولت یافت. و از جمله تشریفات و تکریمات سفیر ایران آن بود که روزی او را به تماشای جنگ غراب تکلیف نمودند، و در آن جنگ غرابی که دوازده هزار (۱۲۰۰۰) تومان بهاء و اسباب داشت به ضرب گلوله محترق آمد و در نظر میزبانان عظمی نداشت.

و محمد نبی خان مدت سالی در آن دیار به عزت زیست و زیاده از پنجاه هزار

(۵۰۰۰۰) تومان به وی و اسمعیل خان ولد حاجی خلیل ابدال رفت و مبلغی مقرر و معین همه ساله خونهای او را به فرزندش همی دادند و هنوز نیز دهند. و محمد اسمعیل خان در این زمان نیز در فرانسه و پاریس بدان مقرر عیش مهنا همی کند چه خون بزرگ را خونهای بزرگ در خور است. و محمد نبی خان پس از مراجعت به منصب وزارت نواب شاهزاده حسینعلی میرزا فرمانفرمای فارس مفتخر آمد و مدت‌ها در آن منصب و جاه و حشمت و دستگاه بماند تا در مقام خود از خاتمه حال او ذکری رود.

در بیان حرکت نواب شاهزاده نایب السلطنه به جانب ایروان و مخالفت محمد خان ایروانی قاجار

نواب شاهزاده ولیعهد نایب السلطنه عباس میرزا پس از توقف تبریز در چهاردهم شهر صفر به محال نخجوان روان شد و از استکیار و استنکار محمدخان قاجار ایروانی که امیری بود در غایت جهالت و نادانی استحضار یافت و محقق شد که او سردار روسیه را به تسخیر ایروان ترغیب همی کند و این کار را مایه دوام ایالت خود همی شمارد. لهذا شاهزاده آزاده غیرتمند فوراً با سواران رکاب مستطاب حرکت فرموده به ایروان روان و در پنج شنبه بیست و هشتم صفر در نیم فرسنگی ایروان و کنار رود زنگی چون دریای زخار فرود آمد و سنگر بستن فرمود.

هم در روز نخستین ورود جنود نامعدود شاهزاده اهالی ایروان به مخالفت و منازعت مستعد و آماده شدند و مقابله کردند و از دو جانب میهمانی و میزبانی وارد و واقف را جواب و سؤال به غریو گلوله توپ و تفنگ و گرمی هنگامه جنگ نزل و مایده منتهی گردید. چون ایلات حوالی ایروان از تدبیرات خام محمدخان به حدود دیاربکر و ارزنة الروم متفرق و مسکون شده بودند، مهدیقلی خان قاجار دولو باشش هزار (۶۰۰۰) سوار جرار به کوچانیدن آنها مأمور شد و ارقام به پاشایان بلاد دولت عثمانیه مرقوم افتاد، آنان نیز ایلات قاجار و کنگرلو را تسلیم نموده، مهدیقلی خان ایشان را برداشته لوای عزیمت به خاک ایران افراشته.

و درین اثنا سردار روسیه سیسیانوف ایشپخدر با معادل بیست هزار (۲۰۰۰۰) صالداات روسی و شش هزار (۶۰۰۰) سوار قزاق و غیرهم و سی (۳۰) عراده توپ به دعوت محمد خان ایروانی روانه ایروان بود و در محال پنبک به مهدیقلی خان قاجار دُچار آمد و از جانبین تقابل و تقائل در گرفته، مهدیقلی خان رزم آزمای دشمن ربای ایلات مذکوره را با جمعی روانه و خود با هفتصد (۷۰۰) سوار مردانه در برابر آن سپاه کینه خواه ایستاده جنگ گریزکنان خود را به معسکر شاهزاده نامور رسانید، و ایلات را در مراتع و مساکن و مرابع و اماکن مقررہ مستمره خود ساکن نمود.

و سپهدار روسیه در چارشنبه هیجدهم شهر ربیع الاول در حوالی اوج کلیسیا سه فرسنگی ایروان فرود آمد و گروهی از آن سپاه پرشکوه اوج کلیسیا را خالی گمان کرده فی الفور روی به تسخیر آن کردند، جماعتی از تفنگچیان ایرانی که در آنجا ساخلو بودند ساکت و صامت نشستہ، چون روسیه قریب به قلعه شدند تفنگها را رها کردند و مهره‌های آهنین بر آن مارهای ثعبان آئین فرو باریدند، روسیه مجروح و فرار آغازیده خود را به معسکر سردار رسانیده شرح حال باز گفتند. و از جانب شاهزاده نایب السلطنه، علی قلی خان شاهیسون با جماعتی از سواران هم در آن شب به اوج کلیسیا رفتند و به محارست پرداختند.

ذکر مقابله و مقاتله

سپاه نواب نایب السلطنه عباس میرزا و

سیسیانوف سردار لشکر روسیه

در اوج کلیسیای ایروان و

بعضی وقایع آن اوان

در روز دوشنبه شهر مذکور دو دریای پر شر و شور مستعد تموج تلاطم و نهیج و تصادم گردیدند، اسبان گزین به زین در کشیدند و خود و خفتان بر سر و بر راست کردند، اسلحه‌ها پپیراستند و صفها برآراستند، نوبت زنان رزم‌آرای دم در دمامه و نای بر دمیدند و طبل و کوس بر سپهر آنوس نعره رسانیدند، توپهای صف شکاف بر عراده‌های قوی بنیاد به جنبش در آمدند، صحرا پر کوه شد و کوه و دشت پر گروه.

نواب شاهزاده [۱۶۷] والاتبار نایب السُلطنة العلیة العالیة، جناب صدراعظم میرزا محمد شفیع را با آغروک و بنه در سنگر نهاده و احمدخان مقدم مراغه‌ای را با گروهی نزد وی گذاشته، خود با سران سپاه در حوالی قلعه‌اوج کلیسیا به مقابله سردار روسیه تقدیم فرمود. افواج دریا امواج و سواران سیل مزاج در یمن و یسار صفوف برآراستند، امرای آذربایجان در برانغار و جوانغار چون سد سدید پای ثبات بیفشردند و دلیران دست بر تیر و نیزه و تفنگ بردند. سردار روسیه پیادگان خود را بر شکل سه قلعه تقسیم که هر قلعه دو صد (۲۰۰) گام فاصله از دیگری داشت و سی (۳۰) عراده توپ را به اطراف سه قلعه قسمت نمود که هر قلعه ده (۱۰) توپ به منزله بروج او بود و خود چون آتشی در میانه آتش‌خانه سرکش قرار گرفت.

و امیر کبیر اعتضادالدوله سلیمان خان طرف میمنه میمون سپاه اسلام را به وجود خود تزئین داد و امیر مهدقلی خان قاجار دولو در میسره یسر افزود، پیرقلی خان شامبیاتی و علی خان قوینلو مقدمه و هراول پیش جنگ بودند و علیقلی خان شاهیسون و نجفقلی خان گروس در کمین انتهاز فرصت وقت کین می جستند، امرای قاجار و شریف پاشای وزیر آخسقه و الکسندر میرزا والی گرجستان ولد اریکلی خان با نواب شاهزاده نایب السُلطنة در قلب و بر پای رایت نصرت آیت پادشاهی استقرار جستند.

نظم

دلیران ایران چو غرنده بهر	شده خشمگین در نبرد هژبر
ز دیگر طرف سرخ رویان روس	فروزنده چون قبله گاه مجوس
دو لشکر نگویم دو دریای خون	به بسیاری از ریگ صحرا فزون

نخست از جانب سپاه روسیه خروش و نعره توپ جهان آشوب برآمد و گلوله‌های آهنین چون مرغان پرواز گرفتند، از دود توپ متواتر هوا ابری شد متقاطر و از آتش و شعله زمین چون دوزخ هفتمین تافته و تفتیده گردید، توپچیان ایرانی نیز به رها کردن توپ اشتغال جستند ولی چالاکی و چستی توپچیان روسیه آنان را سراسیمه کرد. سواران ایران که همیشه به شیوه و پیشه قزلباشیه اسب‌دوانی و شمشیررانی عادت پیشه کرده بودند رکاب بر توسنان برق شتاب زده الله گفته، خود را بر آن قلعه آتشین زدند، و مانند سمندر در میان آذر جای کردند، و بیشتر این گروه

شاهسون و خواجه‌وند و عبدالملکی بودند، خود را به چار دیوار قلعه آتشین روسیه رسانیدند، با شمشیر تیز گردن پیادگان صالادات را زدند و به خاک افکندند تا کار چنان شد که صالادات این قلعه به قلعه دیگر از قلاع سه گانه نظامی روس فرار کردند و از یکدیگر متلاشی شدند. شمشیر تیز بر نظام و مقام فرار و گریز را رجحان داد. چون نخست کارزار ایرانیه و روسیه بود و از قواعد کار مطلع نبودند پیراکنند یک قلعه فناعت کرده به فکر تاخت و تاراج افتادند سرها و گرفتاران را به حضور شاهزاده نایب‌السلطنه آوردند و اظهار خدمت و طلب انعام و نعمت کردند. سردار روسیه از فزع صعوبت آن محاربه و غلبه سواران صف شکاف متغیر گردیده به پهلو افتاده به دست خویش صالادات را به توپ اندازی اصرار همی کرد به یک بار پیادگان و توپچیان بنیاد آتش باری کردند اسب و سوار به یکدیگر اختلاط می یافتند و توپ و توپچی بر عراده می غلطیدند، دلیران ایران از جان دست شسته در دریای آتش شناور می شدند و چون پروانه از سوختن هارب و راهب نمی بودند و سواران قزاق می تاختند و از آن گروه پیایی اسیر و قتل می ساختند تا قریب به غروب از دو جانب جنگ در پیوسته بود.

شباهنگام به سنگرهای خود بازگشتند دیگر روز از دو سوی برابر شدند و به یکدیگر زدند و شب مراجعت کردند. سیم روز به مقابله و مقاتله در آمدند و به ضرب توپ و تفنگ و شمشیر و نیزه حراق پیکر و قاطع مفاصل یکدیگر بودند، بسیاری از طرفین به قتل در آمدند و شاهد فتح از هیچ سوی روی ننمود.

مع القصة سیسیانوف مشهور به ایشپخدر سردار روسیه که خود را اشجع سرداران آن دولت قوی شوکت می دانست و در خدمت ایمپراطور روس الکسندر باولج متعهد فتح ایروان و شروان و قراباغ شده خط داده بود، از دستبرد دلیران ایران متحیر و متفکر شده به غایت پژمرده گردید و از مقام خود به باز پس گرائید و پشت دست به دندان همی خائید، اسلامیان فوج فوج در اطراف اردوی او کمین کرده عرصه بر آن گروه تنگ نمودند، آخر الامر رای سرکار سردار روسیه بر آن مقرر شد که از جنگ روبروی شیران نخجیرجوی تحاشی کرده به محاصره قلعه ایروان پردازد و آن را مأمن سازد.

ذکر ندامت
محمد خان قاجار زیادلوی ایروانی
از موافقت سردار روسیه و
متوسل شدن به حضرت نایب السلطنه العلیه العالیه و
مصمم گردیدن سردار روسیه به محاصره قلعه ایروان و
سایر وقایع آن روزگار

چون ایشپخدر قصد تسخیر بلده ایروان کرد، محمد خان ایروانی از اندیشه او استحضار یافت و از معاهداتی که با او کرده بود پشیمان آمده از دو سوی خود را در لجه عنا و ورطه فنا دید، کس فرستاده طالب ملاقات وزیر بی نظیر صافی رای صاحب تدبیر میرزا محمد شفیع صدراعظم دولت ایران گردید. آن خواجه آصف صفات با وی ملاقات و مقالات کرده او را اطمینان داده و از قلعه بیرون آمده به اردو مراجعت کرده شرح حال با نواب شاهزاده بی همال نایب السلطنه باز گفت.

محمد خان معتمدین روسیه را که به جهت مصلحت در نزد خود متوقف داشت علی رؤس الاشهاد جواب داده [۱۶۸] روانه کرد و حسنعلی خان فرزند خود را با پیشکشهای لایق به دربار شاهزاده فرستاده اظهار اطاعت و ندامت نمود. از درون و بیرون شهر توبه‌های شادمانه به غرش در آمد و کوسها افغان برگرفتند و اردوی شاهزاده کوچیده در چمن قرخ بلاغ [= چهل چشمه] نزول گزید. دو روزی به استجمام مراکب پرداختند و قصد آسودگی کردند.

ایشپخدر از موافقت محمد خان ایروانی با شاهزاده مستحضر شده بیشتر از پیشتر متغیر گردیده، صباح روز پنجشنبه ششم ربیع الثانی با صالادات و توپخانه و سواره خود علی الغفله رو به سوی اردوی اعلی نهاده، دواب سپاهیان تعلیف را در چمن رها کرده می‌گشت و خود در خیام میان گشاده بودند که ناگاه از میان دره علامت سپاه روسیه آشکارا شد. اسلامیان سراسیمه میان بر بسته بر اسبان بر نشسته مهیای جدال شدند، ایشپخدر توپخانه بر دامنه کوه که مشرف بر اردوی ایرانیان بود برده به گلوله باری سبق از ابر بهاری برد، جماعتی از قزاق و شمس الدینلو که داخل سپاه شاهزاده بودند مخالفت کرده به غارت اردو دست برآوردند و اردو پراکنده و

سواران مجروح و منهزم شدند، چندانکه نواب نایب السلطنه العلیه نیزه خطی بر دست گرفته هزیمتان را به طعن سنان و طعنه لسان همی ممانعت کرد سودی نداد، و اردو پراکنده به جانب شرقی ایروان روان شدند و کاری از پیش نرفت.

و سردار روسیه سرخ روی و خرسند عزم محاصره قلعه ایروان کرده در مسجد جامع سجاده ورود بگسترانید و به زبان توپ آتش زبان پیغام جنگ را به قلعه گیان گوشزد کرد. آن روز تا شام از طرفین نایره جنگ اشتعال داشت مجدداً در مقام استیمان محمدخان ایروانی بر آمده به وعد و وعید او را به خود راغب می خواست.

از آن طرف نواب نایب السلطنه به استجماع پراکنندگان استعجال کرده با جماعتی از فراریان بدرگ در ده (۱۰) فرسنگی ایروان در محال صدرک متوقف شد و شرح واقعه آن وقعه را علی التفصیل بر رأی پادشاه جلیل معروض و مشهود داشت و در دارالسلطنه تبریز بر پیشگاه پادشاه عرضه کردند.

ذکر عزیمت

موکب شاهانه از تبریز به جانب ایروان و
محاربات با سپاه روسیه و مراجعت ایشخدر
از ایروان به جانب تفلیس

نخست اسمعیل خان دامغانی غلام پیشخدمت را باجماعتی از دلیران خونخوار به منقلای لشکر جرار روانه و پس از چند روز کنار رود ارس مضرب خیام عسکر دریا حشر گردید چنانکه کیخسرو بر جیحون رخس تازد. نخستین بار شهریار قاجار سمند کشتی شتاب را در آب در انداخته تا گوش در آن رود به آب فرو شد و توکل بر خالق جزو و کل کرده از آن سوی ارس بیرون آمده، سپاهیان شاه پرست ارادت کیش نیز چنین کردند و از آب در گذشتند و به نخجوان رفتند. و در نخجوان رؤس بعضی سران روس از نظر انور گذشت و تفأل به خیر رفت، چه اسمعیل خان دامغانی بعد از ورود به اشارت شاهزاده آزاده حضرت نایب السلطنه با مهدی قلی خان قاجار به حوالی اردوی روسیه تاخته تنی چند را که در چمنهای بعید و قریب یافتند گرفته به قتل آوردند و رؤس ایشان را در مقدم شاه نیاز سم سمند سرافراز ساختند. و اسرا و

دواب آنان را رانده به اردوی شاهزاده رسانیدند.

و در جمعه نوزدهم شهر ربیع الثانی کربی چای مضرب خیام گردید، چون محقق شده بود که جنگ برابر و روبروی سپاه بی نظام با گروه با نظام صرفه نخواهد داشت به امر پادشاه اسلام مقرر شد که به طریقه شبیخون بر سر سنگرهای روسیه روند. و چون سردار روس در محاصره ایروان هفت سنگر متین ساخته بود و خود در جامع تاخته لهذا به یورش هر سنگر گروهی از دستجات معین شدند و حسب المقرر چون در آغاز صبح کاذب غریو توپ از اردوی بزرگ سلطانی برآمد، مأمورین هر سنگر بر سنگرها هجوم و حمله بردند و چون شیر غرآن با شمشیر برآن بر سر سنگرهای هفتگانه روسیه تاختند و فرصت صفا آرائی و توپ اندازی ندادند.

نظم

از آن پیش کاید خروش خروس یکی حمله بردند بر فوج روس
 سر دشنه‌ها بر جگرها نشست خم تیغ هندی به سرها نشست
 چکاچک برخواست از هر کنار شد از خون روسی زمین لاله زار
 پیادگان روسیه سر از خواب برداشته مخمور و خوابناک اجلهای مجسم را بر
 بالین دیدند، سراسیمه دست به تفنگ و قمه و سرنیزه برده رسم جنگ مغلوبه ساز
 دادند و به یکدیگر در افتادند. هیاهوی اسب افکنان آسمان‌گرای و همهمه
 شمشیرزنان بلندآوای شد، روز روشن تاریک و نعره‌های سطر باریک گردید،
 پادشاه جم جاه و خاصان رکاب بر پشته بلند بر آمده نظاره می‌کردند و بهر فوجی
 مدد می‌رسانیدند، از صباح تا شام بازار کارزار را رواجی تمام بود و گروهی انبوه از
 روسیه قتل و اسیر شدند. ایشپخدر در آن روز نهایت جلادت و ثبات ورزید ولی
 آخر الامر به جامع بازگشت، قریب به یک هزار (۱۰۰۰) تیزه سر از نظر شهیار نامور
 درگذشت و سپاه به غارت خیمه و خرگاه پرداختند.

ایشپخدر به فکر تلافی این کار افتاده جعفرقلی خان دنبلی را بایک نفر از یناران
 شجاعت پیشه حیلت اندیشه و ده هزار (۱۰۰۰۰) پیاده و سوار و بیست (۲۰)
 عراده توپ آتشبار در شب دوشنبه بیست و نهم شهر ربیع الثانی به شبیخون اردوی
 خاقانی مأمور کرد و حسن خان قاجار قزوینی قولرآقاسی پادشاه ایران از تدبیر و
 قصد آن گروه در آن شب که نوبت قراولی وی بود باخبر گردید و خیر رسانید، خاقان

سکندرشان | ۱۶۹۱ | قاجار لشکر ظفر اثر را به خروج از سنگر فرمان داد و خیمه‌ها را خالی گذاشت و توپها را پر کرده در دامان کوهی که بر سنگر اشراف داشت مهیا و آماده گذاشت که چون به جهت شبیخون برسنگر آیند توپها را بر روسیه بندند و از لقمه‌های دندان شکن گلوله آن میهمانان حریص را زلّه سخت حاضر آورند.

اتفاقاً راه معبر روسیه گم گشته وقت طلوع نیز اعظم به اردو رسیدند، سنگرها را خالی و سپاه را بر دامان کوه عالی دیدند، از سنگر روی پیچیده متوجه دامن کوه گردیدند. چون قدری راه به فراز کوه طی کردند خستگی راه شبانه و گرمی آفتاب روزانه از آمدن به فراز کوه آن گروه را ستوه کرد و التهاب و عطش بر وجود روسیه غلبه نمود، عزم رجعت نمودند. به اشارت پادشاه رزم شعار دشمن شکار سواران و پیادگان از دامان کوه بر آن گروه حمله بردند مانند سیلاب منحدر بر سر آن سپاه آمدند و به ضرب شمشیر و نیزه و تیر بسیاری از ایشان را مقتول و اسیر ساختند. ایشپخدر ناچار بازگشته به سنگر گریخت و دیگر پای دلیری و جلادت از سنگر خود بیرون ننهاد.

و چون محمدخان را به قلعه داران ایروان که غالباً آرامنه آن سامان بودند اعتمادی نمانده بود به امر حضرت سلطانی پیاده بسیار که بیشتر از ایشان کرمانی بودند از یک طرف قلعه که بر روسیان نمودار بود به محارست ایروان رفتند، و روسیه از سنگر به مدافعه و ممانعت بیرون آمدن نتوانستند و سپاه پادشاه از چهار جانب راه وصول آذوقه و مدد بر آن گروه منسد کردند. علی خان قوینلوی بر قرخ-بلاغ و رضا قلی خان دولوی بر معبر اوچ کلیسیا و پیر قلی خان شامبیاتی بر سر راه پنبک معین شدند. و معابر ثلثه که محل آوردن آذوقه از تفلیس بود بر بستند و شبی گروهی از گرجیه و تجار روانه تفلیس بودند و جماعتی از سپاه روسیه نیز با آنها می‌رفتند که آذوقه بیاورند، علی خان قاجار و علی قلی خان شاهیسون بر آنها تاخته بعد از جنگی سخت همه را اسیر کرده به حضور خاقان گیتی‌ستان درآوردند.

خیمه‌گاه سلطانی از صفا و بهای رخسار اسرای گرج رشک افزای دوازده برج بود، هر جانب و شاقی ارمنی یا سنبلهای مرغول مفتول خرامش داشت، خواص آن غلامان غلمان جمال مخصوص شهریار پرویز جلال گردید. چون آذوقه اردوی روسیه را از پنبک و تفلیس می‌رسانیدند و راه مسدود شد، خبر به ایشپخدر دادند

که آذوقه آماده و از بیم سپاه ایرانی نتوانیم فرستاد. سردار روسیه یک نفر مایور را با جماعتی از یکیران و دلیران صالحات و چند عراده توپ به آوردن آذوقه روانه کرده، سرداران سپاه اسلام مطلع گردیدند.

چون مأمورین به حوالی پنبک رسیدند پیرقلی خان شامبیانی و علی قلی خان شاهیسون دو طرف ایشان را حلقه و دایره کردار فرو گرفتند، بعد از رزم و پیکار جمیع آن جماعت و توپخانه و اسباب ایشان را اسیروار به درگاه شهریار آوردند و بسیاری از آنان را به جهت شاهزادگان اطراف به ملازمت ارسال داشتند. و از آن جمله پنجاه (۵۰) کس از آن گروه را به شیراز آوردند و رئیس و بزرگ ایشان را ارس خان می خواندند و در آن ایام مؤلف جوان و در شیراز آن گروه را ملاقات کرد.

کار ایشپخدر به جایی رسید که توقف نتوانست در شبی تیره که از اوایل جمادی الثانی بود با همراهان خیره خویش کوچیده به تفلیس گریخته، محمدحسین خان قاجار دوداغ ایشان را تعاقب کرده تا محال آوران ایروان هر که را دید اسیر کرد، از قرار تحریر وقایع نگاران آن اوان چهار هزار (۴۰۰۰) نفر قتل و اسیر از روسیه متجاوز است و از اهالی ایران یکدو هزار کس نوشته اند و العلم عندالله.

محمدخان قاجار زیادلوی ایروانی مورد نوازش و التفات حضرت خاقانی گردیده کما فی السابق به حکومت ایروان مقرر و پسرش نیز مرخص و قرین پدر شد و ابوالفتح خان جوانشیر بن ابراهیم خلیل خان صاحب شوشی و قراباغ مخلع و مرخص و به حکمرانی قراباغ ملک موروثی خود پرداخت. الکسندر میرزا برادر گرگین خان که به روسیه متوسل و حاکم گرجستان شده بود به حکم خاقان گیتی ستان به توقف محال نخجوان رخصت یافت. چون اسمعیل خان قاجار شامبیاتی در سال قبل به خواهش اهالی خوی در آنجا حاکم بود و محمدعلی خان شامبیاتی برادرش نیز به سرداری آذربایجان اختصاص داشت به همان دستور مسطور به حکومت و سرداری آن ولایت مقرر و مفتخر بودند.

و چون ایام زمستان فراز آمده و ملتزمین رکاب طالب ایاب به اوطان خود بودند، لهذا پادشاه والجاه در دوشنبه هفدهم رجب یکهزار و دویست و نوزده (۱۲۱۹ هـ / اکتبر ۱۸۰۴ م) معاودت گزید و مظفر و منصور به دارالسلطنه نزول فرمود و مدت یک اربعین در آن سفر زحمت و مشقت رزم به ملتزمین رکاب روی داده بود و در